

رویداد

ایران در گردباد تاریخی سرنوشت ساز ضرورت آتش بس و صلح

شرق؛ واکنش روشنفکران، مترجمان و نویسندگان به تجاوز اسرائیل علیه ایران همچنان ادامه دارد. این نویسندگان با تأکید بر انتقادات خود از وضعیت سیاسی و اجتماعی، تجاوز اسرائیل با هدف تخریب زیرساخت های ایران را محکوم کردند و تأکید داشتند که راه دموکراسی و آزادی هرگز از جنگ نمی گذرد.

استعمار اسرائیل



مراد فرهادپور، متفکر و مترجم مطرح ایرانی در واکنش به تجاوز نظامی اسرائیل به ایران موضع گیری خود را در سایت «تر یازدهم» اعلام کرد. او در بند نخست یادداشت/بیانیه خود نوشت: «همه جهان باید تجاوز نظامی بی دلیل اسرائیل به ایران را محکوم و از حق ایران برای دفاع از خود حمایت کنند. اسرائیل به واقع غده‌ای سراطانی و حکومتی سربایا استعماری است که بعد از جنگ جهانی دوم توسط قدرت‌های غربی ساخته شد، آن هم نه به خاطر احساس گناه از کشتار شش میلیون یهودی که این قدرت‌ها هرگز عملی علیه آن انجام نداده‌اند بلکه برای بازگذاشتن راه دخالت و جنگ‌افروزی در منطقه حساس و نفت‌خیز خاورمیانه. اکنون این سگ هار که مهارش از دست اربابانش نیز خارج شده است می‌خواهد کل منطقه را به آتش کشد. اسرائیل ایمنی خود را در ناامنی و بحرانی‌بودن وضع بقیه کشورها می‌جوید و می‌خواهد همه دولت‌ها را بسان سوریه ضعیف و ناتوان سازد تا بتواند هر جا و هر وقت هر کاری دلش‌خواست بکند و نگران پیامدهای آن هم نباشد. این هدفی است که تا به امروز دولت‌های اروپایی و آمریکا از آن حمایت کرده‌اند. هفتاد سال اشغالگری و دامن‌زدن به ده‌ها جنگ و دست‌آویزین به انواع ترورهای دولتی فقط بخشی از کارنامه این دولت استعماری است که اکنون دو سال است در برابر چشم دولت‌های اخته‌شده دست به نسل‌کشی زده و نزدیک به صد هزار فلسطینی را در غزه به پناهه کشتار هفت اکتبر قتل‌عام کرده و تمامی باریکه غزه را به ویرانی مطلق کشانده و این خود تصویر روشنی است از نظام جدید خاورمیانه‌ای که اسرائیل از آن دم می‌زند. پس از این‌همه اشغالگری، تبعیض و ستم نژادپرستانه در فلسطین و کل خاورمیانه فرود آمدن موشک‌های ایران در تل‌آویو و حيفا دل بسیاری را شاد کرده است زیرا به یهودیان و مردمان ساکن اسرائیل نشان می‌دهد که نمی‌توانند همسایگان خود را به آتش ویرانی کنند و خود همچنان که در مورد غزه دیدیم با شادی به نظاره نشینند و شراب نوشند. البته تردیدی نیست که باید همچون همیشه حساب مردمان، چه یهودی چه عرب را از حساب دولت‌ها و سران جنگ‌افروزشان جدا کرد. اسرائیل را نمی‌توان و نباید نابود کرد و در این مورد معنایی ندارد جز خواست کشتار ده میلیون یهودی و تکرار هولوکاست. آنچه ضروری است خواست تغییر ماهیت رژیم اسرائیل است به نحوی که مسلمان و یهودی و مسیحی و مردمان غیردیندار بتوانند در کنار هم در صلح و آرامش زندگی کنند. این با خود فلسطینی‌ها و یهودیان ساکن فلسطین است که راه‌حل دو دولت یا چیزی جز آن را انتخاب کنند. بی‌شک رسیدن به کشوری که فلسطینی و یهودی در آن زندگی کنند هدف به‌غایت دور و دشواری است اما نباید از یاد برد که در یک جهان خیالی به‌راحتی می‌شد با استفاده از ثروت عرب‌های حاشیه خلیج‌فارس به این هدف و بسی بیش از آن دست یافت. به امید روزی که تاریخ صحنه تحقق توان‌های خلق مردمان آزاد و برابر باشد نه عرصه ترازوی‌کمدی‌های سیاسی و خون‌بار». فرهادپور با انتقاد به برخی از کردارهای ساختار سیاسی و تشّت آرا درباره ساختن بمب اتمی نوشت، خطاب به همه سلطنت‌طلبان دست‌راستی و ملی‌گرایان فاشیست‌مشربی که در لس‌آنجلس و لندن به انتظار نشسته‌اند تا به یاری بمب‌های اسرآئیلی راه خود را پیدا کنند و عقده‌هایشان را تسکین دهند باید گفت نه‌فقط جنگ هرگز زمینه مناسبی جهت پیکار مردمی برای دموکراسی، آزادی و عدالت نبوده و نیست بلکه این بار روشن است که هدف تجاوز نظامی اسرائیل نه رهایی مردم ایران بلکه تبدیل ایران به سوریه است و نه تغییر رژیم. «درواقع درست برعکس می‌توان با رجوع به تاریخ معاصر خودمان دید که چگونه جنگ آب به آسیاب استبداد می‌ریزد و پیکار دموکراتیک را از می‌اندازد... همانگونه که تاریخ نیز نشان داده است پیکارگرانی که برای آزادی و برابری می‌جنگند برخلاف هنرمندان و جایزه‌بگیرانی که به قدرت‌های حاکم در جهان دل بسته‌اند هرگز نباید وقت و انرژی خود را صرف انتخاب میان انواع گوناگون شرر سازند. باید جرأت داشت و تمام حقیقت را بیان کرد».

ضرورت تأکید بر آتش بس و صلح



برویز صداقت، پژوهشگر اقتصاد سیاسی و مترجم در سایت «اقتصاد سیاسی» تأکید کرد که مردم ایران بار دیگر در بزنگاهی تاریخی قرار گرفته‌اند که بیش از یک قرن بارها از سوی دولت‌های استعماری، امپریالیستی و این‌بار صهیونیستی تجربه کرده‌اند و هربار این مداخلات کشور را با شرایطی بحرانی و بحرانی‌تر مواجه ساخته است. صداقت معتقد است تجاوز نظامی اسرائیل به ایران همزمان با ترورهای هدفمند و گسترده و تخریب زیرساخت‌های نظامی و غیرنظامی، باز هم ایران را در دل یکی دیگر از گردبادهای تاریخی سرنوشت‌ساز قرار داده است و نوشت: «شاید مهم‌ترین درس که باید بر آن تأکید کرد همانی است که از همان نخستین مبارزات آزادی‌خواهانه ایرانیان در مقطع انقلاب مشروطه آموختیم. هیچ مبارزه دموکراتیک و آزادی‌خواهانه پایداری در ایران نمی‌تواند ضدامپریالیستی نباشد. هیچ مبارزه‌ای برای عدالت و آزادی نمی‌تواند نظام سلطه ویرانگری را که در تمامی یک سده اخیر سدّ راه پیشرفت‌های دموکراتیک و عدالت‌جویانه در نظام‌های پیرامونی جهان بوده است نادیده بگذارد و بر طبل دفاع از مثلاً آزادی و حقوق بشر بکوبد. امپریالیسم و صهیونیسم حتی متحد تاکتیکی هیچ نیروی ترقی‌خواهی در خاورمیانه نمی‌تواند باشند و هر نیرویی که به چنین دامی بیفتد در نهایت با بدل به کارگزار امپریالیست‌ها خواهد شد و با گوشت قربانی دولت‌های امپریالیستی و خرده‌امپریالیستی و استبدادی می‌شود». صداقت معتقد است مسیر تحولات خاورمیانه از دهه ۱۹۲۰ بر اثر دو تحول سرنوشت‌ساز با موانع سهمگین جدیدی مواجه شد. «به‌موازات تحکیم و توسعه نظم استعماری اسرائیل در منطقه، با انباشته‌شدن صدها میلیارد دلار نزد کشورهای ارتجاعی-استبدادی منطقه شاهد رشد میلیتاریسم بودیم». صداقت تأکید می‌کند که «پیش‌بینی دقیق رویدادهای آتی با توجه به روند شتابان آن و توطئه‌های پنهان و خفاکارانه امپریالیستی امکان‌پذیر نیست، همین امر به‌خوبی گویای مخاطره‌آمیز بودن شرایط کنونی و ضرورت تأکید بر آتش‌بس و صلح است».

«مفهوم ایران» موضوع غربیی است. به این عبارت که می‌اندیشیم، مملو از احساسات متفاوت می‌شویم که شاید برای خودمان هم ناشناخته باشد؛ احساساتی که معلوم نیست از کجا سر برآورده و وجود ما را تسخیر کرده است. علی میرسیاسی کتابی با عنوان «کشف ایران» دارد؛ عنوانی که بسیار جذاب و تأمل‌برانگیز است و آدمی را برمی‌انگیزد تا فارغ از محتوای کتاب، به کشف ایران در ذهنیت خودش مبادرت کند. هر آدمی به فراخور تجربیات زیسته خود، در بزنگاه‌های متفاوت ایران را کشف می‌کند. البته این‌گونه نیست که هرکسی در ایران به دنیا آمده و در آن بالیده است، الزاما ایران را کشف کرده باشد. کشف ایران در لحظات تکینی به وقوع می‌پیوندد که جان و جهان ما را به لحاظ عقلانی و عاطفی متأثر می‌کند. اولین بار ایران را با گل غفور جهانی کشف کردم. کلی که چندان غرور آفرین نبود؛ توپ به پای غفور جهانی خورد و ایران برای بار نخست به جام جهانی رفت. صدای گرازشگر فوتبال آن روز را به‌خوبی به یاد دارم: «گل جهانی غفور جهانی».

بعد از آن در روزهای انقلاب بود که دوباره ایران را کشف کردم. در درگیری هماف‌های نیروی هوایی با گارد شاهنشاهی بود و ما پیاده می‌دویدیم تا خودمان را به آنجا برسانیم و به آنها کمک کنیم. هیچ کمکی از دست ما برنمی‌آمد؛ این غلیان شور و احساس عشق به ایران بود که ما را می‌دواند. در آن فضای پر از دود آتش، ایران تنها و غریب نبود؛ برخلاف روزهای پیروزی بعد از انقلاب که یکباره ایران غریب و تنها ماند و فراموش شد.

میرسیاسی در مقدمه کتاب «کشف ایران»، نقل‌قولی از طالبوف می‌آورد که نشانگر عمق عشق به وطن است. وطن نه به‌عنوان جایی که در آن زندگی می‌کنیم و نه جایی که به ما هویت می‌بخشد، وطن نه جایی که جغرافیای ما را در جهان تعیین می‌کند، بلکه به معنای وجود ماست. آنچه با وجود ما یکی شده است، بخش لاینفکی که هر کجا برویم همچون پوسته سخت لاک‌پشت با ما است. طالبوف این را عمیقاً احساس کرده بود: «بنده به غیر از تبریز در هیچ نقطه‌ای نمی‌خواهم اثری از من بماند. بنده محب عالم و بعد از آن محب ایران و بعد از آن محب خاک پاک تبریز هستم».

کشف ایران



احمدغلامی

فرمانده ما ترک بود و از همان اول هم تصمیم گرفته بود مرا سر جای خود بنشاند و به نظم درآورد. وقتی خواست‌اش عملی نشد، نفرت جایش را گرفت. ما هر دو ایرانی بودیم و برای ایران می‌جنگیدیم، من سربازش بودم، در پایین‌ترین درجه نظامی، پس چرا دوستم نداشت! یک بار به او گفتم جناب سروان اینجا زندگی لحظه‌ای است. برافروخته شد و فریاد زد: «این را خودم بهتر می‌دانم!». قبل از عملیات، پشت خاکریز فوتبال بازی می‌کردیم. نمی‌دانم چطور شد مرا انتخاب کرد. آن روز، آن توپ کوچک پلاستیکی دنیای ما را عوض کرد. کنار هم برای پیروزی بازی می‌کردیم، شاد بودیم، با اینکه هنوز نفرت او پایدار بود. خیلی مانده بود تا ایران را کشف کنیم. تا هنگام عقب‌نشینی و شکست که توی کانال به هم رسیدیم؛ تمام لباسش خون‌آلود بود اما اسلحه و تجهیزاتش را زمین نمی‌انداخت. گفتم: «جناب سروان بگذارید کمک‌تان کنم». نگذاشت، آرام پشت سرم قدم برمی‌داشت تا به خاکریز خودمان رسیدیم، همان جایی که صبح رهايش کرده بودیم. پشت خاکریز پسر از جنازه و زخمی بود. در این شرایط نه‌تنها ایران را کشف نکردیم، بلکه با خشمی فروخورده به یکدیگر می‌نگریستیم. ما در جبهه کوچک خود شکست‌خورده بودیم، اما در جبهه‌ای بزرگ‌تر خرمشهر آزاد شد. دیگر فرمانده را ندیدم تا روزی که کنار جاده ماشین فرماندهی نگه داشت و سربازی مرا از میان سربازهای دیگر صدا زد. با حیرت به طرف ماشین رفتم. فرمانده‌مان بود، فقط گفت: «بیر بالا پسر!» و خودش را کنار کشید و جا برایم باز کرد. از پشت شیشه شکسته و کل‌اندود به جاده که در افق بی‌انتهایی گم شده بود، زل زدم و احساس کردم از اینکه ایرانی‌ام خوشحالم.

این روزها باز ایران گمشده در حال پیداشدن است. هر آدمی یک‌چور آن را پیدا خواهد کرد و هرکسی با زبان خودش با ایران سخن خواهد گفت. مهم نیست با چه زبانی و با چه احساسی؛ مهم این است در این شرایط دشوار جنگ میان ایران و اسرائیل، در جای درست بایستد و ایران واقعی را از میان دود و غبار و آتش و خون دوباره کشف کند. کشفی که بتواند با غرور به آن ببالد.

♦ **عنوان یادداشت برگرفته از کتابی به همین عنوان نوشته علی میرسیاسی است که اخیرا در نشر نی منتشر شده است.**



فکر کردن درباره ایران در ایام جنگ

فراسوی گریز از تاریخ



علی میرسیاسی

استاد جامعه‌شناسی ومطالعات خاورمیانه

صنعتی‌شدن نیست؛ بلکه طرحی برای بازسازی رابطه انسان با خود، دیگری و جهان پیرامون اوست. ایدهٔ آبادانی نقش مکان را بسیار ارجمند به تصور می‌آورد، چراکه امکان گردهم‌آیی مردم را فراهم می‌سازد تا بتوانند با همکاری و تعاون، محیط پیرامون خود و دیگران را دگرگون و آباد کنند. برای تحقق چنین موقعیتی، فهم پیچیدگی رابطهٔ میان مکان و زیست اجتماعی و مراقبت از زندگی لازم است. البته پژوهش و نظریه‌پردازی در این زمینه، به دیدگاه‌های جامعه اندیش‌مندان ایران و حضور و مشارکت فعال آنها و تمام ایرانیان در این زمینه بسیار کمک کار خواهد بود. شاید برای برخی از افراد، ایدهٔ آبادانی ایران، نوعی تخیل رمانتیک یا یک آرمان‌گرایی بی‌ریشه به‌نظر برسد اما ابد چنین نیست؛ چشم‌انداز آبادانی هرچند خلاقانه است اما محدودیت‌ها و چارچوب‌های روشن خود را دارد. البته پژوهش و نظریه‌پردازی در این زمینه، به اندیشه اجتماعی معاصر است، چراکه ما نمی‌توانیم پروژهٔ آبادانی را تنها با زبان اسطوره، افسانه یا عرفان پیش ببریم. آنچه امروز بدان نیاز داریم، بازاندیشی انتقادی و عقلانی در باب ساختارهای قدرت، جامعه، فرهنگ و نهادهاست؛ یعنی همان اصول و اندیشه‌ای که در علوم اجتماعی مدرن جریان دارد. بدون این چارچوب تحلیلی و نظری، ایدهٔ ایران آباد، یا به شعارهای تهی تقلیل می‌یابد، یا در دام نوستالژی‌های خطرناک گرفتار می‌شود.

پروژهٔ آبادانی، بدون به رسمیت شناختن تنوع زبانی، فرهنگی و قومی ایران، بی‌معنا خواهد بود. چنین جامعه‌ای شاید بتواند از نظر اقتصادی موفق شود، اما هرگز به آبادانی پایدار نخواهد رسید؛ یعنی آبادانی به‌مثابه شکوفایی زیست جمعی، عدالت اجتماعی و مشارکت فعال در ساختن جهانی انسان‌دوستانه‌تر. ما به‌عنوان ایرانیان امعاصر باید به ملت خود، ایران، به‌عنوان کشوری آزاد، مرفه و الهام‌بخش بیندیشیم و از دستاوردهای درخشان این سرزمین در زمینه علم، فرهنگ و هنر در طول تاریخ غافل نباشیم؛ تاریخی که همه ما در آن سهیم هستیم. تاریخ می‌تواند محرکی برای انجام کارهای ارزشمند و مشوقی برای انسان باشد تا مقب‌ماندگی به آینده بیندیشد. معتقدم هنگام تفکر درباره آینده ایران، همگی باید تخیلی خلاق داشته و در اندیشه مراقبت از

میهن باشیم. رعایت و پابندی به ملاحظات ذیل این دو صفت را در ما شکوفا خواهد کرد:

اول: قلب و ذهن خود را به روی دنیای امروز باز کنیم؛ یعنی مردمان زمان خود باشیم و نقاط مثبت و امیدوارانه کشورمان را ببینیم و ببیزیم و در عین حال پذیرای خونی‌های جهان باشیم. به عبارت دیگر، ملت خود را به‌عنوان بخشی از یک جهان معاصر و بزرگ‌تر درک کنیم.

دوم: با سعه صدر خود را از انتقام‌گرفتن از وقایع تلخ گذشته

رها کنیم. آینده نیک برای ایران را در سرخوردگی‌های‌مان از شکست‌های پیشینان زندانی نکنیم، من این رویکرد را «فراسوی گریز از تاریخ» نامیده‌ام؛ یعنی گفتمانی که به‌جای اتلاف وقت برای ابراز تنفر یا احساس شرم و حقارت نسبت به وقایعی چون جنگ و اشغال و بحران‌هایی از این دست، بر درکی معاصر و در عین حال واقع‌گرایانه و مستند به تاریخ تأکید دارد. رسوم: خروج از گفتمان رنجش تاریخی، مستلزم پذیرش امید اجتماعی است. باور داشتن به امید اجتماعی از نظر جامعه‌شناختی لازمه آغاز تفکر درباره ایران و ایرانیان محسوب می‌شود، چراکه امید، اساسی‌ترین شرط اعتماد است؛ اعتماد اجتماعی به آینده ایران و ایرانیان. اعتماد به روزی که این سرزمین برای تک‌تک مردمانش شایسته و درخور زندگی رشد و شکوفایی خواهد شد. چهارم: واقع اجتماعی به همبستگی اجتماعی جان می‌بخشد. معتقدم برای مراقبت از میهن و ملت، فقط امیدواربودن و در آرزوی کشوری مرفه به سر بردن کفایت نمی‌کند، بلکه شرط تأثیر، در ابراز ایده‌ها و رویکردهای مفید برای دیگران است؛ به گونه‌ای که بتوانیم آنان را نیز متقاعد کنیم تا خود را عضوی از این فرایند همبستگی اجتماعی و شریک در امید اجتماعی ایران ببینند. این امر امروز و در ایام جنگ کاری ملی و حیاتی است.

پنجم: تحقق اقدامات افراد و تعاون‌شان با یکدیگر برای دستیابی به اهداف اجتماعی و خیرخواهی ملی، همیشه نیازمند ایده‌هایی است که به مجموعه این اقدامات و تلاش‌ها معنا و مفهوم ببخشد؛ ایده‌هایی که به طور جمعی الهام‌بخش هستند. به‌طور دارم این نکته می‌تواند در تحقق جامعه‌ای نیک برای ما ایرانی‌ها بسیار تأثیرگذار باشد.

بی‌تردید بسیاری با اعتقاد و راهکار من برای تحقق ایران آباد موافق نخواهند بود، اما من به این نکته سخت معتقدم که امکان اندیشیدن به پروژهٔ «آبادانی ایران» در شرایط کنونی ایده‌ای بسیار کارساز است. منظور من از علوم اجتماعی جدید، نچه‌ای از مواجهه با جهان است که مبتنی بر فهم پیچیدگی ناسازگاری و ضرورت‌های عینی تاریخی است و امکان همبستگی و تعاون ملی را در ایام جنگ فراهم می‌کند.

عطف

مروری بر «نقابی به رنگ آسمان» باسم خندقجی حفاری تاریخ مدفون

پارسا شهری؛ «نقابی به رنگ آسمان» اثر باسم خندقجی، نویسندهٔ فلسطینی برنده بوکر عربی، روایت باستان‌شناس فلسطینی به نام «نور»، ساکن اردوگاه پناهندگان رام‌الله است. این رمان که سال ۲۰۲۴ بوکر عربی را از آن خود کرد، مسئلهٔ هویت در تاریخ فلسطین را پیگیری می‌کند و می‌کوشد تا با به چالش کشیدن روایت اشغالگران صهیونیست، تاریخ بدیلی از فلسطین و مردمانش به دست دهد. ادبیات اینک در کنار متفکران و مورخان نو اسرائیلی و فلسطینی به کمک کشف حقیقت تاریخ فلسطین آمده است تا در روایت غالب فاتحان و اشغالگران خدشه وارد کرده و آن را از اعتبار بپزند. داستان با پیداشدن کارت شناسایی یک شهروند اسرائیلی در جیب یک کت قدیمی آغاز می‌شود. با این اتفاق نور، هویت دیگری می‌یابد. نقاب به چهره می‌زند و با این هویت تازه به گروهی از باستان‌شناسان اسرائیلی می‌پیوندد و در دل حفاری‌های سرزمین اشغالی به‌نوعی به حفاری تاریخ می‌پردازد تا تاریخ مدفون فلسطین را بازآیایی کند. از اینجاست که مفهوم «دیگری» و «هویت» مطرح می‌شود. روایت خندقجی هویت دوباره و تاریخ تاریک‌مانده و دفن‌شدهٔ فلسطین را احضار می‌کند تا با رگه‌هایی فلسفی، واقعیت زیستهٔ ملتی را به تصویر بکشد که سالیانی از پس صدهای تبلیغاتی بلند اشغالگران در سایه مانده است. کاوش باستان‌شناسان همراه نور که نامی استعاری دارد، بر وجوه تاریک در خاک‌شده و پنهان تاریخ نور می‌تاباند. کشف نور در قعر زمین، واقعیت تاریخ اشغال و سرکوب و هویت‌زدایی از فلسطینیان را نشان می‌دهد. از نکات جالب‌توجه و معنادار رمان این است که اعضای گروه کاوش باستان‌شناسی که نور با هویت جعلی اسرائیلی به آن می‌پیوندد، ملیت‌های مختلف دارند: پرفسور برایان سرپرست گروه است، باستان‌شناسی از یهودیان میزراحی‌که اصالت حلبی دارد در گروه است. این تکثر در گروه باستان‌شناسی، نمایانگر دیدگاه‌های متفاوت است، و نویسنده با این تمهید روایی سعی دارد به جست‌وجوی حقیقت از درون تضادهای پیردازد. سیاست روایی باسم خندقجی ساختن تاریخ بر اساس گذشتهٔ تاریخی است که در حافظه‌ها دستکاری شده است. اگر نویسنده در مقام باستان‌شناسی باشد که مخاطب را به قعر خاطرات

می‌برد؛ در رمان «نقابی به رنگ آسمان» با حفاری تاریخ مواجهیم. و طرفه آنکه این بار باستان‌شناس در قامت شخصیت اول رمان نیز ظاهر شده است. پیوند تاریخ و حقیقت، کاری است که خندقجی از دوران زندان‌های تاریک اسرائیل به انجام می‌رساند تا گذشتهٔ ستم‌دیده و تاریخ تحریف‌شده را به بحثی اکنونی بدل کند. نویسنده «نقابی به رنگ آسمان» قصد دارد با تصویرکردن خشتونی که علیه انسانیت جریان دارد، تاریخ را به ملاقات حقیقت برده و روایت بدیل بسازد. روایت باسم خندقجی مانند روایت آوی شلایم و دیگر مورخان نو نشان می‌دهد که مسئلهٔ فلسطین یکسر سیاسی است و انگارهٔ تفاوت فرهنگی و قومی و تمدنی چندان اعتباری در شناخت این تاریخ ندارد. رمان «نقابی به رنگ آسمان» بیانیه‌ای از دل زندان‌های اسرائیل و فراتر از مرزهای یک کشور است که از حقیقت تاریخ، انسانیت و آرمان بشر در جهانی سرشار از شر و تضاد سخن می‌گوید. باسم خندقجی، متولد ۱۹۸۳، نویسنده و شاعر فلسطینی، دانش‌آموختهٔ روزنامه‌نگاری و نیز علوم سیاسی در دانشگاه القدس است. رمان «سوف بداردین» و دفتر شعری با عنوان «نفس یک شعر شبانه» از جمله آثار باسم خندقجی است، او هم‌چنین مقالات متعددی دربارهٔ زندانیان محبوس در زندان‌های اسرائیل، مفهوم و وظیفهٔ ادبیات، زنان فلسطینی و سیاست نوشته است، خندقجی بسیاری از آثار خود را در زندان نوشته و از همان داخل زندان منتشر کرده است.



نقابی به رنگ آسمان

باسم خندقجی

ترجمهٔ محمدرضا مرعشی‌پور

و پروانه مالچی فارسانی

انتشارات نیلوفر